



Photos © Karl Marx and Friedrich Engels Museum, Moscow

بالا سمت راست، آخرین عکس از کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳). این عکس به هنگام مسافرت او به الجزایر در سال ۱۸۸۳ گرفته شده است. مرگ همسرش «جینی فن وستفالن» او را در هم شکسته بود. عکس بالا سمت چپ، «جینی» را نشان می‌دهد که مارکس در سال ۱۸۴۳ با وی ازدواج کرده بود.

زمان بستر پیشرفت انسان است.

کارل مارکس

# آتشی که همواره روشن است

نوشته ژوزف لایبکا

این مرد، که مایل نبود هیچ کسوری را که بر خود می‌انداخت، هنوز هم رازهای مستتر در خود را آشکار نساخته و یا آخرین کلام خود را بر زبان نیاورده است.

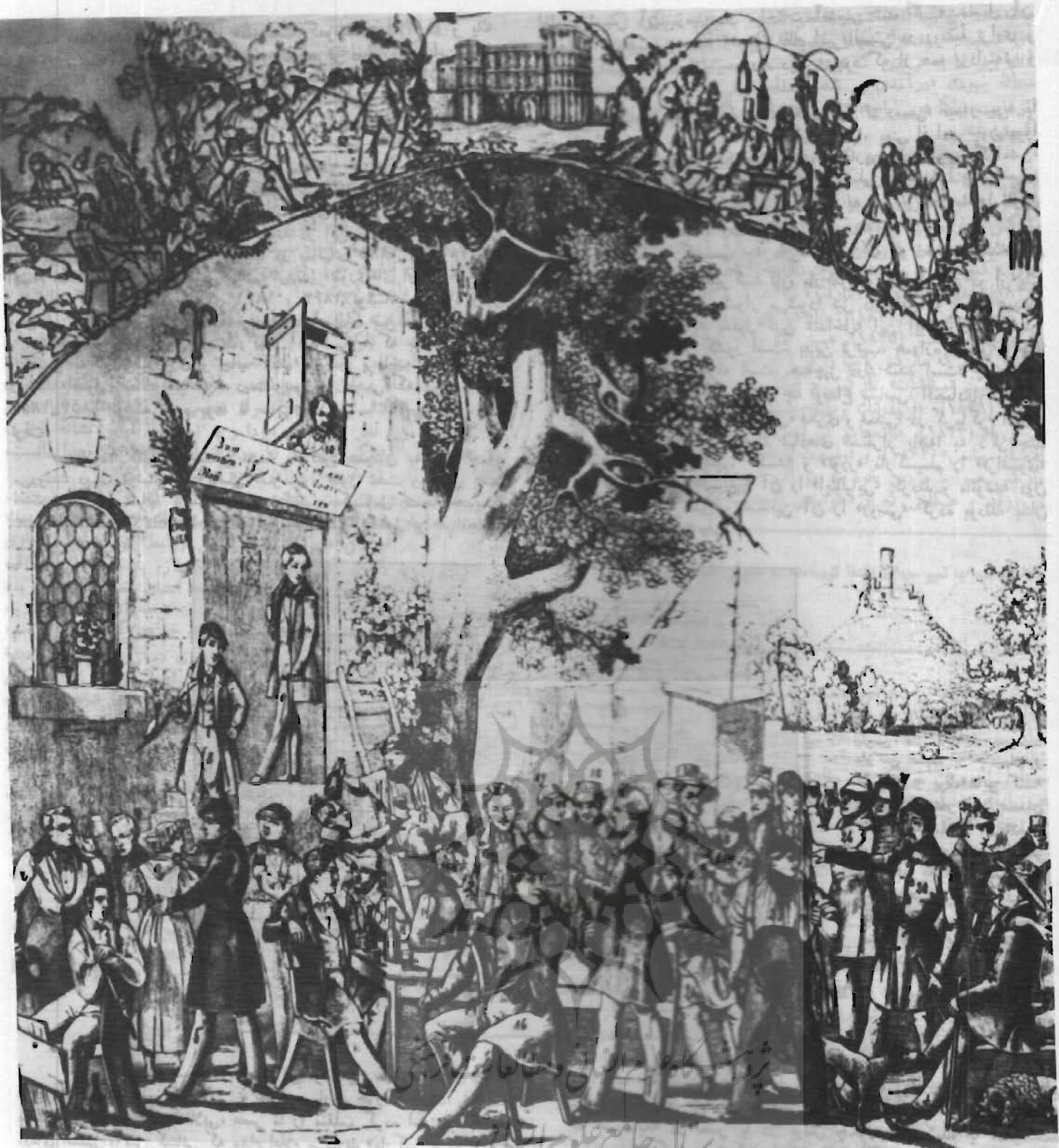
او زندگی استثنائی و پرماجرایی داشت که مهر لحظات فراز نشیب آن بر تاریخ زمانه او نقش بسته است، زندگی که در عین حال آکنده از تضاد بود.

پیش از همه لازم به ذکر این نکته است که مارکس در طول حیات خود به‌طور نسبی آثار کمی را منتشر ساخت. پس از آنکه در سال ۱۸۴۰، در سن بیست و دو سالگی، رساله دکترای خود در فلسفه تحت عنوان «تفاوت میان فلسفه طبیعی دموکریتموس و اپیکور» را ارائه داد به‌کار روزنامه‌نگاری پرداخت، اما دستگاه سانسور پروس او را از فعالیت بازداشت. در سال ۱۸۴۴، دو تحقیق او در مورد مساله یهود و «درآمدی بر نقد فلسفه حقوقی هگل»، در اولین و تنها چاپ «سالنامه» های آلمانی - فرانسوی، انتشار یافت. در سال ۱۸۴۷، «فقر فلسفه»، که پاسخی تند به اثر متفکر سوسیالیست فرانسوی پیر - ژوزف پرودون

به‌مناسبت یکصدمین سال مرگ کارل مارکس، که در ۱۴ مارس ۱۸۸۳ در لندن به‌وقوع پیوست، تقریباً در همه کشورهای جهان به نحو بی‌سابقه‌ای مراسم بزرگداشت برگزار می‌شود. و در زمانی که در همه‌جا مردم با چار و چیجال مشغول ارزیابی افکاری اند که به‌قول هانری لوفور جهان را فرا گرفته، شاید جای آن باشد که خاطر نشان کنیم آثار

ژوزف لایبکا، استاد فلسفه دانشگاه پاریس - ده «دانتز» است. او در حدود ۲۰ رساله تحقیقی درباره مارکس و مارکسیسم منتشر کرده است. از جمله: «مارکسیسم معاصر» (P.U.F., Paris, 1973) و «درباره مارکسیسم فلسفی» (Complexe/P.U.F., Brussels/Paris, 1976) او سمپوزیومی بین‌المللی تحت عنوان «آثار مارکس، یک قرن پس از او» ترتیب داد که در ماه مارس ۱۹۸۳ در پاریس تحت نظارت «مرکز فرانسوی تحقیقات علمی» برگزار شد.





Photos © Karl Marx and Friedrich Engels Museum, Moscow

این لیوگراف، که در سال ۱۸۴۶ تهیه شده است، دانشجویان اهل «تیر»، زادگاه کارل مارکس، را نشان می‌دهد که در آن هنگام در دانشگاه برن تحصیل می‌کردند. مارکس، که چهارمین نفر از سمت راست است، در آن زمان به ریاست انجمن دانشجویان تیرری انتخاب شده بود. تصویر مارکس اثر ه. باخ (سمت راست) ملهم از لیوگراف مذکور است.



موسوم به «فلسفه فقر» بود، به چاپ رسید. و بین سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۶۳ «مزد، کار و سرمایه» (۱۸۴۹)، «مبارزه طبقاتی در فرانسه» (۱۸۵۰)، «هجدهمین پرومر لوفی بنایارت» (۱۸۵۲)، «کوششی در جهت نقد اقتصاد سیاسی» (۱۸۵۹) و «هروگت» (۱۸۶۰)، همگی به طور پراکنده، در توده‌ای از مقالات مختلف در معرض عموم قرار گرفت. مارکس «خطابه افتتاحیه و آیین‌نامه موقت انجمن بین‌المللی کارگران» (۱۸۶۴) و «برنامه اولین کنگرس» (۱۸۶۶) و نیز «جنگ طبقاتی در فرانسه» (۱۸۷۱) را، که در آن کمون پاریس را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد، برای «انجمن بین‌المللی کارگران» (انترناسیونال اول) تهیه کرد. اولین جلد «سرمایه» در سال ۱۸۶۷ انتشار یافت و از بی آن، پیشگفتارهای گوناگون او بر چاپ دوم «مانیفست کمونیست» (۱۸۷۲)، بر چاپ دوم، نسخه آلمانی «سرمایه» (۱۸۷۳)، بر ترجمه فرانسوی (۱۸۷۵) بر مقدمه تئوریک برنامه حزب کارگران فرانسه (۱۸۸۰)، و، بالاخره پیشگفتار او بر دومین چاپ روسی «مانیفست کمونیست» (۱۸۸۲) به طبع رسید.

مارکس به اتفاق فریدریش انگلس، که نوشته‌هایش به طور سستی یا نوشته‌های او بیوند خورده است، «خانواده مقدس» (۱۸۴۴)،



«بخشنامه علیه جنگ» (۱۸۵۵)، «مانیفست کمونیست» (۱۸۴۸) و یک فصل از کتاب «آنتی دورینگ» را به رشته تحریر درآورد. به این آثار باید مجموعه وسیعی از «مکاتبات» (که نسخه آلمانی آن ۱۳ جلد و نسخه فرانسوی آن که در دست چاپ است مشتمل بر ۱۵ جلد می‌شود) را نیز افزود که در زمان خود او تنها کمی از آن در معرض عموم قرار گرفته بود.

در حقیقت، بسیاری از نوشته‌های مارکس تا پس از مرگ او، حتی در مواردی تا سالها پس از مرگش، ناشناخته ماند. سرودهایی که این نوشته‌های ناشناخته بعدها در زمینه تئوری و عمل پراکتیک هنوز حدیث مفصلی است. به ذکر چند نمونه در این زمینه اکتفا می‌کنیم: جلد دوم و سوم «سرمایه» به ترتیب در سالهای ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴ به اهتمام انگلس ویرایش و سپس منتشر شدند؛ «تئوری‌های ارزش اضافی»، سه جلد که در فاصله سالهای ۱۸۶۱ و ۱۸۶۳ نوشته شده بود و بر روی هم چهارمین جلد «سرمایه» را تشکیل می‌داد، بین سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۰ پس از ویرایش توسط کارل کائوتسکی، که بعد از مرگ انگلس به کار جمع‌آوری و چاپ آثار مارکس پرداخته بود، به چاپ رسید؛ «اصول اقتصاد سیاسی»، دست‌نویس پر حجمی که بین سالهای ۱۸۵۸-۱۸۵۷ نوشته شده بود، تا سالهای ۱۹۴۱-۱۹۳۹ به زیر چاپ گرفت.

به‌علاوه، کتابهای منتشر نشده مارکس همچنان به زیر چاپ می‌روند؛ دست نوشته‌های ریاضی «سرمایه» هنوز تحت ویرایش علمی است و به چاپ نرسیده است، انتشار کامل نسخه جدید Marx-Engels Gesamtausgabe تا سال ۲۰۰۰ به‌طول خواهد انجامید.

اراده مؤسس آن، زمینه‌ساز مباحثات آنتینی شد که حاصل آن گسستن «ضعیفترین حلقه زنجیر» نظام امپریالیستی در روسیه تزاری و انقلاب اکتبر بود. استالینسیم راه دیگری بود که از همه پردامنه‌تر و دیرپاتر بود.

«مارکسیسم»‌های دیگر جای خود دارد - رسمی، نیمه‌رسمی، یا زیر زمینی - که ما به آراء بنیانگذاران آنها، یعنی افرادی چون روزا لوکزامبورگ، لئون ترسکی، نیکولای بوخارین یا آنتونیو گرامشی، هیچ اشاره‌ای نمی‌کنیم و تنها سخنگویان اصلی جریانی را برمی‌شمیریم که قهرمانان آن هنوز در مقابل چشمان ما به طور بی‌وقفه مشغول تولید و باز تولید آثار غنی مارکس هستند.

به‌علاوه، مارکسیسم، چه مارکسیسمی که در ذهن بنیانگذار آن بود و چه مارکسیسم تغییرکنندگان مارکس (و تفکیک این دو از یک دیگر به‌طور روزافزونی دشوار می‌شود) نیز در واقع، و شاید عمدتاً، کارنامه پیوند یا شاید به‌قول لنین «تداخل» این ایدئولوژی با جنبش کارگری در قالب هر کشور است. بدین ترتیب، همواره مشکل ترجمه از همه جهات مطرح بوده است. همه چیز درک شده است؟ چه موقع؟ چطور؟ و از جانب چه کسی؟ و در چه اوضاع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیکی؟ تحت چه بار سنتی، فکری و عملی؟ در گرامسکرم انقلاب یا در شرایط آرام و بی‌تحرك نهادهای استقرار یافته؟ به ذکر چند نمونه ساده اکتفا می‌کنیم: «گسده» و «تورز» مارکسیسم را «فرانسوی» کردند، «لابریولا» و «تولیاتی» آن را «ایتالیایی» کردند و مائوتسه دون به‌همان ترتیب که لنین و استالین آن را «روسی» کرده بودند، بدان رنگ و بویی «چینی» داد.

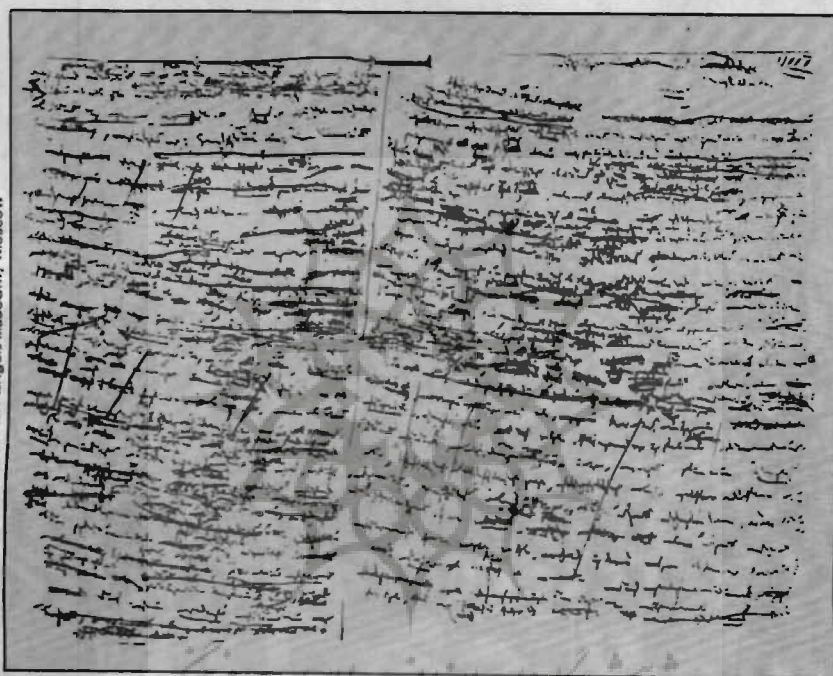


Photo © Karl Marx and Friedrich Engels Museum, Moscow

رنوس کلی دیدگاه جدید مارکس نسبت به جهان و نظریه‌ها و برنامه‌هایی که او در باقی عمر خود بدان مشغول شد ابتدا در دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، که در پاریس به رشته تحریر درآمده بود، ظاهر شد. در سمت راست صفحه‌ای از این کتاب مشاهده می‌شود.

اما چگونه؟ در دگم‌ها، فرمولها، الگوها، یا در برخورد به‌اوضاع مشخص؟ و از طریق چه انطباقاتی؟ در این زمینه آیا مهم نیست بدانیم که «سرمایه» در مصر یا در یونان چگونه درک شد، یا «مانیفست کمونیست» چگونه به ترکیه یا کلمبیا راه یافت؟ «سوسیالیسم» چطور به عربی ترجمه شد و دیالکتیک چگونه با شرایط چین سازگار شد؟ به همان ترتیب که می‌دانیم چگونه مارکس در روسیه شناخته شد، از پوپولیسم گرفته تا پیدایش سوسیال دموکراسی، آیا می‌توانیم ادعا کنیم که در مورد وقایع بلژیک یا استرالیا همان قدر شناخت داریم؟ آیا تاریخ پیدایش واژه «مارکسیسم» - لنینسیم کاملاً تصادفی بود؟ و در مورد تکوین مفهوم «جوجه» [استقلال یا هویت] در پیونگ‌یانگ چه می‌دانیم؟ آیا این مسأله به همان اندازه که «استرو - مارکسیسم» [مارکسیسم استرالیایی] یا «اوروکومونیس» [کمونیسم اروپایی] جالب است، جلب توجه نمی‌کند؟ چرا کمونیستهای فرانسوی و اسپانیایی مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را کنار گذاشتند؟

آیا همه آنها مدعی مارکسیسم نیستند؟

یافتن پاسخهایی به این پرسشها، چه سطحی به‌نظر آید و چه آکادمیک، به هر حال جهت یک ارزیابی مناسب از دوران ما ضروری است. این امر هم‌اکنون در دست انجام است و یک قرن مبارزه طبقاتی تحت بررسی قرار گرفته است. مارکس در این مبارزه طبقاتی، به‌سبک هگل، شروع زندگی جدیدی برای بشریت را پیش‌بینی و، به‌عبارتی دقیقتر، پیشرفت از ماقبل تاریخ به‌تاریخ و به تنظیم آگاهانه مناسبات اجتماعی را عنوان کرد.

اما این به هیچ وجه همه مطلب نیست، چرا که چاپ نامنظم آثار مارکس از نظر ترتیب زمانی مسائل دیگری را مطرح می‌کند، در وهله اول نحوه‌ای که این آثار خوانده می‌شود و منظم کردن زنجیری که

از این امر چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ این مجموعه تکان دهنده از نوشته‌ها که هنوز از تأثیر و نفوذ بسیار برخوردار است، مانع بسیاری دیگر از آثار انقلابی، عصر ما را منقلب کرده است و، به رغم ادعای استیزاه‌آمیز کسانی که مدام اعلام می‌دارند «مارکس مرده است»، همچنان به‌لرزه درخواهد آورد.

اما گذشته از تمام اینها، سرنوشت این مجموعه از نوشته‌ها به طرز حیرت‌آوری با تاریخ جنبش جهانی کارگران پیوند داشته است. در واقع، این نوشته‌ها به‌شکرانه همین جنبش حالت یک «مجموعه فکری»، یک زبان که ادعای جهانی بودن دارد و، به‌عبارتی، حالت یک ایدئولوژی («مارکسیسم» به صورتهای مختلف) به خود گرفته است.

راههای جدید و پریخ و خم به جامعه آلمانی، که داستان آن دوباره گردآوری می‌شود، ریشه در همین نوشته‌ها دارد.

اجازه بدهید برخی از این راهها را، با استفاده از نامی که به‌خود اطلاق کرده‌اند، مشخص کنیم. البته این قبیل نامها را بعضاً بدون میل قبلی برگزیده‌اند، زیرا این ترس وجود داشته است که در غیر آن صورت به مقامی پست تنزل داده می‌شدند. اولین اینها خود اصطلاح «مارکسیسم» است که انگلس بابی‌میلی و از روی ناچاری آن را به کار برد و هم او و هم مارکس با دیده بی‌اعتمادی بدان نگرستند زیرا از آن رنگ و بوی دگماتیسیم و مطلق‌گرایی به‌مشام می‌رسید. دومین راه، «مارکسیسم انترناسیونال دوم» است (که همین نام نیز شایسته آن است). این «مارکسیسم» تا حدود زیادی مرهون «کارل کائوتسکی» و درک اقتصادگرایانه (اگرونومیستی) او از جامعه است که به‌موجب آن نظام تولید سرمایه‌داری و مناسبات اجتماعی، سیاسی، و ایدئولوژیکی نوعی جبر طبیعی در نظر گرفته می‌شود.

سومین راه، لنینسیم است که مضمون آن، کاملاً مستقل از



حلقه‌های آن پراکنده شده مد نظر است. به عبارت دیگر، اگر خواستار آن هستیم که به درک تکامل اندیشه مارکس نائل آیم، ضروری است که آثار زیر را به ترتیبی که نوشت شده‌اند پشت هم ردیف کنیم: «دربارهٔ مسألهٔ یهود»، «درآمدی بر نقد فلسفهٔ حقوقی هگل»، «خانوادهٔ مقدس»، «تزهایی دربارهٔ فویر باخ»، «بخشنامه علیه جنگ»، «فقر فلسفه» و «مانیفست کمونیست».

همچنین مهم است که، به پیروی از پیشنهاد خود مارکس در یکی از نوشته‌های نادری که در آن دربارهٔ تکامل اندیشهٔ خود سخن می‌گوید، نوشته‌های زیر را نیز در مکان مناسب خود در سیر اندیشهٔ مارکس قرار دهیم: نامه‌های مهم او به پدرش (۱۸۳۷)، به آرنولد روز (۱۸۴۳-۱۸۴۲)، به فویرباخ (۱۸۴۳) و به یاول آنکف (۱۸۴۶)؛ مقالاتی چون «کمونیسم و راینیش تریبونک» (۱۸۴۲) و «تاک نشانان موزل» (۱۸۴۳)، «علیه هاینزن و لامارتین» (۱۸۴۷)، و «دفاثر یادداشت او موسوم به یادداشت‌های بن» (۱۸۴۲)، «یادداشت‌های پاریس» (۱۸۴۴)، «یادداشت‌های بروکسل و منچستر» (۱۸۴۵). همین کار را در مورد نوشته‌های فریدریش انگلس نیز، که مارکس آنها را از آثار خود ناگسستی می‌دانست، باید انجام دهیم: «مکاتبات» مارکس و انگلس، نامه‌های انگلس به برادران گرابر (۱۸۳۹)، «فریدریک ویلیام چهارم» (۱۸۴۲)، «پیشرفت اصلاحات در اروپا» (۱۸۴۳)، «نامه‌هایی از لندن» (۱۸۴۳)، «طرح مختصر نقد اقتصاد سیاسی» (۱۸۴۴)، و «وضعیت طبقهٔ کارگر در انگلستان» (۱۸۴۵). مارکس همواره بر دین خود به دو اثر اخیرالذکر از انگلس تأکید می‌ورزید. و هنگامی که از «کوششی در جهت نقد اقتصاد سیاسی» سخن

فلاسفه تنها به تعبیر جهان اکتفا کرده‌اند، در صورتی که تغییر آن مطرح است.

### کارل مارکس

می‌گوییم، چگونه می‌توانیم آن را از سایر بخشهای تحقیق مارکس از سالهای ۱۸۵۸-۱۸۵۷ به این طرف تا فصل ناتمام وی به نام «طبقات»، که جلد سوم «سرمایه» با آن پایان می‌گیرد، جدا کنیم؟ در سالهای اخیر ما شاهد مباحثات پرشوری بوده‌ایم که نه تنها از نظر آکادمیک بلکه از جنبهٔ سیاسی نیز می‌تواند از مقایسهٔ بین «اصول نقد اقتصاد سیاسی» و «سرمایه» حاصل شود، و نیز شاهد مشاجراتی بوده‌ایم که دربارهٔ «تئوریهایی ارزش اضافی» و «فصل ناتمام» جریان داشته است.

و در اینجا باید پرسش صریح دیگری را مطرح کنیم: آیا نوشته‌های مارکس حقیقتاً خوانده شده است؟

یک پرسش دیگر نیز مطرح می‌شود، که بدان در بالا اشاره شده و آن برداشت‌های متفاوتی است که از آثار مارکس بعمل آمده است. در تسلسل تاریخی آثار او، یعنی در برداشت‌های متفاوت و حتی متضادی که از این آثار بعمل آمده است، انعکاس دقیقی از شکل‌گیری زمانی آنها به چشم می‌خورد. به هر نقطه از این سیر تاریخی که انگشت می‌گذاریم با درک‌های متفاوتی روبرو می‌شویم که با یکدیگر متفاوت و حتی متضادند، و بر چسب‌هایی را که به هر یک از این «مارکسیسم‌ها» می‌زنیم - مارکسیسم «دانشگاهی»، «وزمنده»، «ملی»، «غیره» و غیره... - گاه با یکدیگر مخلوط می‌شوند. هر یک از این درکها تجدید نظری در اصل نظریه است، اما تجدید نظر در کدام دکمه‌ها، در کدام قوانین، و در کدام آیین؟

March 14 1888

Max died today

Engels London